

## دانلود مقاله لیبرال‌فمینیسم و طبیعت انسان

جهت مشاهده [دانلود مقاله لیبرال‌فمینیسم و طبیعت انسان](#) به پایین همین صفحه مراجعه نمایید

تعداد صفحات : 28 صفحه

برای دریافت اینجا کلیک کنید

فرمت WORD قابل ویرایش



لیبرال‌فمینیسم و طبیعت انسان

لیبرالیسم کلاسیک

براساس نظام فئودالی و روبنای سیاسی منطبق با آن، سلطنت و در راس آن شاه حاکمیت مطلق داشت و پدر رعایا خوانده میشد. در این نظام هیچ احدی آزاد بدنی نمی آمد و همه بعنوان رعایای یکی از سلسله مراتب نظام اشرافیت و سلطنت پا به دنیا می گذاشتند. در این نظام سلطنت و مذهب رابطه لاینفک و تنگاتنگی داشتند و قدرت شاه به "آدم" بعنوان اولین مخلوق خدا و در نتیجه به خود خدا باز می گشت. خدا، طبیعت و تاریخ همراه و پشتیبان و جزئی از نظم فئودالی و پدرسالاری قلمداد می شد. مدرک ثبوت این مساله، "کتاب آفرینش" (Genesis) بود که در آن آمده: خداوند "آدم" Addam را بعنوان منشا سلطنت و شاه خلق کرد.

با تحول ساختارهای سیاسی و اجتماعی و زوال بنیانهای نظام فئودالی، لیبرالیسم در تقابل با این نظام و بعنوان پرچم جنبش اجتماعی و تفکر نظام جدید یعنی مناسبات تولید سرمایه داری پا بعرصه وجود گذاشت. تناقض تفکر پدرسالارانه فئودالیسم با لیبرالیسم در قرن هفدهم در عین حال بمعنی تحولی در دیدگاه بشر نسبت به طبیعت انسان و ماهیت

جامعه بود. ارزشهای محوری لیبرالیسم مانند "اختیار" (Autonomy) فرد در قرن هفدهم طرح شد و گسترش یافت. طبق ارزشهای نظام فئودالی، معدودی یعنی دستگاه سلطنت و اشراف بطور موروثی بر توده وسیع مردم یعنی "رعایا" و "زیردستان" (Subjects) برتری و حاکمیت داشتند. در تقابل با فئودالیسم، لیبرالیسم به برابری طبیعی و حقوق فردی و مدنی افراد (فرد بعنوان واحد حقوقی انسان در نظام سرمایه داری) مانند حق رای، آزادی بیان و حق مالکیت معتقد بود.

فلسفه لیبرالی چنانکه گفته شد با رشد سرمایه داری ظهور یافت. دمکراسی کلاسیک و آزادیهای فردی خصلت مشخصه تفکر لیبرالیسم بودند. این نظام منطبق با نیازهای نظام تجاری و صنعتی رو به رشد سرمایه داری و بر علیه محدودیتهای حقوقی ای بود که نظام کهنه و رو به زوال فئودالی در مقابل حق سفر، امور مالی، و اختیار در برپا کردن کارخانه و نظام مانوفاکتوری قرار داده بود و در مقابل گسترش آنها مقاومت می کرد. ایدئولوژی لیبرالیسم و آزادی فردی آن در ابتدا منحصر به مردان صاحب مالکیت و بعدها به مردانی که در بازار کار حضور داشتند تعلق داشت و تا مدتهای مدید به موقعیت و حقوق زنان کاری نداشت.

لیبرالیسم کلاسیک و سنتی منشا دادن حق به انسان را ظرفیت آن در "تعقل" و قدرت استدلال می دید. منظور از "انسان" در این فلسفه البته مرد صاحب مالکیت بود. انکار توانایی و ظرفیت زنان در استدلال و تعقل سابقه‌ای چند هزارساله داشت. ارسطو معتقد بود که: "مرد بنا به سرشت خود برتر و زن بنا به ماهیتش زیردست است. زن تعقلی مشورتی و بدون اختیار و اتوریته دارد". "یکی فرمان می راند و دیگری فرمان می برد". متفکرین قرون وسطی هم با فلاسفه یونانی هم‌عقیده بودند که خدا زنان را بعنوان وسیله‌ای برای خلقت مردان

آفریده است و قدرت تعقل زنان کمتر از مردان است. فلاسفه مدرن هم کم و بیش همین نقطه نظر را داشتند. "دیوید هیوم"، "ژان ژاک روسو"، "امانوئل کانت"، و "هگل"، همگی در مورد اینکه آیا زنان قدرت عقلی کامل دارند، دچار تردید و شک بودند. بطور مثال هگل عقیده داشت که قدرت عقل و سنجش کمتر و پائین‌تر زنان راجع به امور جهان، آنان را همانطور که گیاهان از حیوانات متمایز می‌شوند، از مردان متفاوت و متمایز کرده است.

لیبرال‌های کلاسیک (تئوریسین‌های ویگ) نظیر "تیرل" (Tyrrell) و "سیدنی" (Sidney) معتقد بودند که تمام طبقات مردم برای بدست گرفتن قدرت سیاسی ناجور و فاقد قدرت رای‌دادن به دولت هستند و غیرم آنکه نظام فئودالی و رومانی سیاسی آنرا نقد می‌کردند، اعتقاد داشتند که شرکت‌کنندگان در تعیین حیات و زندگی سیاسی جامعه را باید به صاحبان املاک و کسانی که دارای مالکیت هستند، محدود نمود. لیبرال‌های کلاسیک معتقد بودند که رای و نظر زنان نسبت به دولت و سیاست در رای پدران و شوهرانشان ملحوظ شده است.

آنها در عین حال که اعتقادات انجیل و مسیحیت در مورد فرودستی زن را رد می‌کردند، معتقد بودند که زنان برای زندگی و حیات سیاسی نامناسب و وصله ناجوری هستند. ۱  
"جان لاک" از تئوریسین‌ها و فلاسفه لیبرالیسم، کسانی را شایسته تصمیم‌گیری در اداره سیاسی جامعه می‌دانست که توانایی تعقل و سنجش داشته باشند. جان لاک تماماً کلیه اشکال نظام سیاسی فئودالیسم را رد نکرد اما در مورد موقعیت زنان بویژه تفاوت‌های اساسی‌ای با لیبرال‌های کلاسیک داشت. برخلاف سایر فلاسفه لیبرالیسم کلاسیک "جان لاک"

معتقد بود که زنان باید از آزادی‌های پایه‌ای که کل آحاد بشر از آن بهره می‌برند، برخوردار باشند. "جان لاک" بر این تناقض فلسفه لیبرالیسم که همه آحاد بشر را دارای حقوق طبیعی می‌داند و حق رای مردان را برسمیت می‌شناسد اما به حقوق زنان بی‌اعتناست انگشت گذاشت. "جان لاک" معتقد بود زنان دارای قدرت تعقل و سنجش هستند، می‌توانند قرارداد ببندند و حق مالکیت داشته باشند، او معتقد بود که زنان هم می‌توانند بعنوان فرد (واحد حقوقی انسان در نظام لیبرالی) در نظر گرفته شوند. ۲  
ظهور لیبرال‌فمینیسم

دیدگاه لیبرال‌فمینیسم بعنوان درافزوده‌ای به تئوری و سنت لیبرالیسم از سابقه‌ای طولانی برخوردار است و ریشه آن به قرون هفدهم، هجدهم و نوزدهم و متفکرینی چون "ماری والس‌تون کرافت"، "هریت تیلور"، جان استوارت میل" و "الیزابت کیدی سنتنون" بازمی‌گردد. از آنجا که لیبرالیسم کلاسیک حقوق انسان را بر مبنای قدرت تعقل آن تعیین می‌کرد، لیبرال‌فمینیست‌های اولیه باید ثابت می‌کردند که زنان قدرت استدلال و تعقل دارند.

لیبرال‌فمینیست‌هایی نظیر "ماری والس‌تون کرافت" و "جان استوارت میل" با آرای لیبرالیسم کلاسیک به مقابله برخاستند. آنها در مقابل استدلال‌ات موجود لیبرال‌های کلاسیک ضمن برسمیت شناختن تفاوت‌های فیزیکی و

جسمی زنان با مردان استدلال می‌کردند که این تفاوتها در فلسفه لیبرالی دارای اهمیتی نیستند. اما حتی با به کرسی نشاندن این نظر آنها باید ثابت می‌کردند که چرا و چگونه زنان قدرت عقلی و فکری یکسانی با مردان دارند. از آنجا که لیبرالیسم منشا دادن حق به انسان را قدرت عقلی او می‌دانست، لیبرال‌فمینیستها بطور مداوم بر دادن فرصت آموزش و فراگیری علم برای زنان کمپین می‌کردند و دلیل عقب‌افتادگی زنان نسبت به مردان را در عدم دسترسی به امکانات یکسان در کسب علم و دانش می‌دانستند. ۳

چنانکه می‌بینیم لیبرال‌فمینیستها اولیه نهایتا و رسماً راجع به اینکه زنان واقعا دارای برابری مطلق با مردان هستند، صراحت ندارند و آن را به دادن فرصت برای آموختن علم و دانش و کسب قدرت تعقل مشروط و موکول می‌کنند. لیبرال‌هایی مانند جان استوارت میل، ولستون کرافت، و کیدی سنتتون معتقد بودند که زنان ضمن اینکه مانند مردان باید موجوداتی صاحب حق رای و حقوق سیاسی و مدنی باشند، تفاوت‌هایی طبیعی با مردان دارند و حاملین خلوص مذهبی، پرهیزگاری جنسی (puritanism) و ارزشهای سنتی هستند.

فمینیسم لیبرال در دوران تحولات سیاسی و اقتصادی نظام سرمایه‌داری بروز کرد. سرمایه صنعتی در حال رشد و توسعه در بریتانیا، فرانسه و آمریکا بود و نظام دمکراسی پارلمانی مبتنی بر حق رای شهروندان را بعنوان ربنای سیاسی خود مستقر می‌کرد. سرمایه‌داری با رشد و گسترش بیشتر خود به حضور زنان در جامعه و کار آنان نیاز پیدا می‌کرد. با رشد سرمایه‌داری، کارمزدی زنان در کارخانه‌ها و در نتیجه چشم‌انداز استقلال اقتصادی آنان از همسر و بیرون‌آمدن از فضای تنگ خانواده گشوده شد. این وضعیت در عین حال موقعیت تاکنون سنتی و زیردست زنان را که طبیعی و مفروض بود، مورد تغییر قرار می‌داد.

#### جنبش حق رای زنان

پیشرفت‌های اقتصادی و انقلابات بورژوازی در قرون هفده و هجده و از جمله جنگ داخلی در انگلیس و انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹، انقلاب صنعتی و ظهور و رشد سرمایه‌داری، مساله حقوق شهروندی مردان را طرح و متحقق کرد.

در اواخر قرن نوزدهم سرمایه‌داری رشد و گسترش فزاینده‌ای یافت. معادن ذوب فلز و صنایع سنگین در اروپا به صنایع غالب تبدیل شدند. سفر با راه‌آهن و استفاده از قطار امری عادی شد. همزمان با رشد صنعت، بانکها و موسسات مالی هم رشد کردند. بازار سهام و رشد پیچیده بورس و مدیریت بازرگانی در همین زمان ظهور کرد. با آغاز قرن جدید تعداد زنان کارگر افزایش یافت. سرمایه‌داری و لیبرالیسم در این دوره بتدریج با موانع سنتی ورود زنان به بازارکار و دستیابی آنان به حقوق شهروندی روبرو می‌شدند.

مساله حق رای و حق مالکیت زنان در این دوره از جانب گرایش لیبرال‌فمینیسم که خواهان کسب حقوق فردی زنان بود، طرح شد. "مری والستون کرافت"، الیزابت کیدی سنتتون" و "جان استوارت میل" معتقد بودند که زنان مانند مردان، افرادی دارای تعقل و اختیار فردی هستند و از این رو باید دارای حقوق سیاسی برابر با مردان باشند. اما آنها ضمن اعتقاد به برابری حقوقی و سیاسی زنان با مردان، با تاکید بر تفاوت‌های طبیعی بین زن و مرد معتقد بودند که زنان دارای خلوص و پرهیزگاری جنسی و حامل ارزشهای سنتی و اخلاقی جامعه

هستند. "الیزابت کیدی سنتتون" از فعالین جنبش تزکیه و تهذیب اخلاقی در آمریکا بود که برای حفاظت قانونی از زنان در مقابل شوهرانی که با استعمال الکل، زنان خود را تحت آزار و فشار قرار می‌دادند، تلاش می‌کرد. این خواست بعدها ابعاد دیگری پیدا کرد و به جنبشی برای حق طلاق، حق سرپرستی فرزندان، دستیابی زنان به تحصیل و استقلال اقتصادی تبدیل گردید. این جنبش همچنین تحت تاثیر جنبش ضدبردگی بود و موقعیت برده‌وار زن در خانه که تحت تملک شوهرش بود را با موقعیت بردگان سیاهپوست یکی می‌دانست و ابعاد لیبرالیستی، جمهوریخواهانه و اخلاقی داشت. ۴

سابقه جنبش برابری حقوقی زنان در آمریکا به صد و پنجاه سال قبل باز می‌گردد. در سالهای ۱۸۹۰ اولین کمپین سازمان‌یافته برای حفظ حق مالکیت زنانی که ازدواج می‌کنند آغاز شد. هدف اصلی جنبش زنان طبقه متوسط با آرا و افکار لیبرالی، کسب برابری قانونی بین زن و مرد بود. لیبرال‌فمینیست‌های اولیه در آمریکا مجموعه‌ای از حقوق قانونی نظیر حق مالکیت، حق اشتغال، دستیابی به آموزش و تحصیل، حق سرپرستی فرزندان و حق طلاق را مطرح می‌کردند. سپس از جنگ داخلی آمریکا تا سال ۱۹۲۰، این جنبش معطوف به یک موضوع منفرد یعنی حق رای زنان گردید.

پس از کسب حق رای همگانی مردان در فرانسه، آلمان و سوئیس در دهه ۱۸۷۰ و پیروی سایر کشورها، مردان در موقعیت قانونی برتری نسبت به زنان قرار گرفتند. نیروی محرکه جنبش حق رای زنان اساساً زنان طبقه متوسط بودند که خانواده‌هایشان از ثروت متوسطی در زمینداری، تجارت و صنعت و حرفه‌های دیگر برخوردار بودند. این زنان که عمدتاً بر درآمد پدران و همسرانشان متکی بودند، وسیعاً به جنبش حق رای در اروپا و آمریکا کشیده شدند. بخشی از جنبش حق رای از سوسیالیست‌ها، چارتیست‌ها و جریان‌های میلیتانت بودند، اما بستر و جریان اصلی جنبش حق رای زنان در چهارچوب ارزش‌های لیبرالی و مذهبی قرار داشت و طرفدار حق رای مردان و زنان صاحب‌مالکیت و مخالف حق رای برای مردان سیاه‌پوست و کارگر بود. این جریان تمایلات راسیستی داشت و علیه سیاه‌پوستان، زنان و مردان کارگر و سوسیالیست‌ها خصومت می‌ورزید.

خواسته‌های این جنبش عبارت بود از: حق رای، حق مالکیت، حق دستیابی به آموزش و تحصیل، فرصت‌های برابر برای اشتغال، اختیار فردی، آزادی انتخاب پوشش و برابری در مقابل قانون. این جنبش در انگلستان "سافراجت suffragette خوانده می‌شد و روش‌های رادیکالی را برای جلب توجه اذهان عمومی در پیش گرفت. رادیکال‌ترین جناح این جریان در انگلستان انجمن سیاسی و اجتماعی زنان "پان‌کرس" بود که در سال ۱۹۰۲ تاسیس شد. مساله حق رای زنان که بویژه در انگلستان و ایالات متحده وسیعاً مطرح بود، در ابتدای قرن بیستم به اوج خود رسید. زنان برای اولین بار در نیوزیلند، آمریکا، استرالیا، فنلاند و نروژ بین سالهای ۱۹۸۲ تا ۱۹۱۳ به حق رای دست یافتند. در بریتانیا زنان در سال ۱۹۱۸ و در فرانسه در سال ۱۹۴۵ به حق رای دست یافتند. ۵

جنبش فمینیست‌های لیبرال با این خصلت‌ها مشخص می‌شد: تأکید عمده بر نیاز زنان به کسب حق رای، خصومت نسبت به مردان، پای‌بندی به ایدئولوژی لیبرالیسم و مطلوبیت اقتصاد سرمایه‌داری. این جنبش برای رفع موانع قانونی و سنتی بر سر راه ورود زنان به بازارکار، کسب آزادی‌های فردی لیبرالیستی از جمله آزادی رقابت زنان با مردان در اشتغال، دستیابی به آموزش و تحصیل و کسب تخصص و حفظ مالکیت زنان پس از ازدواج مبارزه می‌کرد. تا اواخر قرن نوزدهم بسیاری از خواسته‌های جنبش لیبرال فمینیسم در آمریکا و بریتانیا متحقق شد. تحصیل برای زنان و دختران و اشتغال در مشاغل مانند معلمی و کارهای اداری امکان‌پذیر شد. هر چند که مضمون این تحصیل و آموزش، تربیت زنان بعنوان مادران آینده و آموزش خانه‌داری و مسایلی از این قبیل بود.

در عرصه حقوقی تا اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بسیاری از خواسته‌های این جنبش در آمریکا و انگلستان متحقق شد: زنی که ازدواج می‌کرد از نظر قانونی می‌توانست مالکیت خود را حفظ کند و صاحب درآمد خود باقی بماند، از حق سرپرستی از کودکان برخوردار باشد و تا حدودی در مقابل آزار فیزیکی از جانب شوهرش مصونیت قانونی داشته باشد. علاوه بر اینها سن قانونی ازدواج برای دختران در انگلیس ۱۶ و در آمریکا ۱۸ سال تعیین شد و طبق قانون مربوط به امراض مسری، محدودیتهایی بر اختیار یکجانبه مردان در رابطه جنسی با زنان اعمال گردید. ۶

این تحولات، تصویر زن در جامعه و مناسبات اجتماعی موجود را تغییر داد. "زن نوین" در سالهای ۱۸۹۰ زن آزاداندیش و از نظر اقتصادی مستقل و صاحب تحصیلات ترسیم می‌شد. این با تصویر سنتی تاکنونی از زن در آن زمان مغایر بود. از این رو گرایش‌های سنت‌گرا و مخالف این تحولات، چنین زنی را بعنوان موجودی بیمار که "زنانگی" اش را از دست داده و بطرز مضحک و مذبحانه ای می‌کوشد مانند میمون از مردان تقلید کند، تصویر می‌کردند.

این تحولات بویژه تاثیر عمیقی در دختران جوان داشت که وسیعا بدنبال جذب ارزشهای نوین در زندگیشان بودند. این تحولات در موقعیت زنان هر چند فرسنگها با رهایی آنان و عشق فارغ و آزاد از قید و بندهای اجتماعی و اقتصادی زن به مرد فاصله داشت اما بدرجاتی مسایل مربوط به آزادی جنسی زنان و عشق و مسائلی نظیر آن را علنا در سطح جامعه طرح کرد. زنان در سطوح مختلفی وارد زندگی اجتماعی در عرصه های مختلفی شدند. در اشتغال و در کلوبها و تجمعات و اتحادیه‌ها که حضور آنان در سطح جامعه را وسیعتر می‌کرد، نسلی از زنانی تربیت شدند که تجارب فراوانی در زمینه سازماندهی، بحث و جدل سیاسی، به‌راه‌انداختن کمپینهای مختلف و سخنرانی‌های علنی کسب کردند.

لیبرال‌فمینیسم در قرن بیستم

لیبرال‌فمینیسم بعنوان درافزوده‌ای به مکتب لیبرالیسم خواهان توسعه حقوق و آزادیهای فردی و مدنی بورژوازی به زنان بود و جنبش حق رای زنان در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مهم‌ترین شکل بروز آن بود که به بسیاری از خواسته‌های لیبرالی خود دست یافت.

با کسب پیروزی در جنبش حق رای، لیبرال‌فمینیستها این سوال را طرح کردند که آیا بعد از کسب حق رای، زنان فعال در این جنبش باید به احزاب سیاسی رسمی و اصلی در جامعه بپیوندند یا بعنوان یک نیروی سیاسی مستقل، هویت خود را حفظ کنند. بخشی به احزاب رسمی جمهوریخواه، دمکرات و یا حزب کارگر (در انگلستان) پیوستند و بقیه بصورت یک جناح جدایی‌طلب به زنان گوشزد می‌کردند که پیوستن به احزاب سیاسی به معنی پشت‌کردن به ایده‌آل‌های اصلاح‌طلبانه و زنانه است.

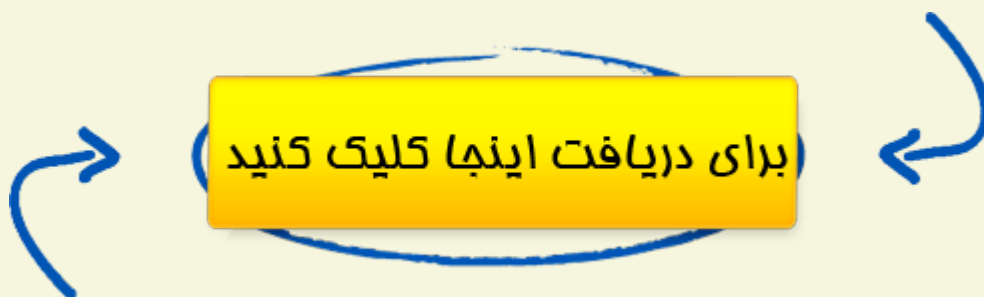
در پایان جنگ جهانی اول، با پیروزی انقلاب اکتبر و رشد و مطلوبیت سوسیالیسم و کمونیسم در جهان و تحقق بی‌نظیر بسیاری از حقوق زنان که ماهیتا فراتر و وسیعتر از مطالبات جنبش برابری حقوقی زنان بود، فمینیسم لیبرال بشدت حاشیه‌ای و بی‌اعتبار شد. در رقابت با کمونیسم و تاثیرات آن بر جنبش زنان بویژه پس از عواقب ویرانگر جنگ جهانی اول، بورژوازی در اروپا پرچمدار دخالت دولت در اقتصاد و برپایی دولتهای رفاه گردید. در این دوره فمینیسم طرفدار دولت رفاه با حفظ اساسی‌ترین ارزشهای تفکر لیبرالی، بستر اصلی فمینیسم و گرایش فرمیسیتی در جنبش زنان بود. برخلاف آرای لیبرالی جنبش زنان در دوره قبل، عنصر دخالت و حمایت دولت و گنجاندن حقوق مادری زنان و قوانین حمایتی از زنان در برنامه‌های اقتصادی دولتهای سرمایه داری در دستور این فمینیسم لیبرال طرفدار دولت رفاه قرار گرفت.

تا سال ۱۹۴۵ زنان در بسیاری از کشورهای اروپایی بدرجات زیادی به برابری حقوقی با مردان دست یافتند و در حیات سیاسی جامعه، تحصیل و اشتغال شرکت داشتند. حتی در فرانسه زنان بالاخره در سال ۱۹۴۴ صاحب حق رای شدند و قانون ناپلئونی مبنی بر تابع بودن حقوق زنان به حقوق و اختیارات شوهرانشان بتدریج لغو گردید. در آمریکا عناصری از فمینیسم دولت رفاه ظهور کرد. در انگلستان فمینیسم دولت رفاه به حقوق مادری زنان رسمیت قانونی داد. در زمینه اشتغال نیز زنان وسیعتر از گذشته به مشاغل مختلف وارد شدند، هر چند درصد بالایی از آنان پس از پایان جنگ در سال ۱۹۴۵ دوباره به خانه‌ها و خانه‌داری بازگردانده شدند. اما میزان زنان شاغل از دهه پنجاه به این سو دائما روبه افزایش بوده است. ارتقا استانداردهای زندگی و استفاده از

وسایل خانگی مدرن، پیشرفت صنعت و تکنولوژی، وجود و رواج وسایل پیشگیری از بارداری و در نتیجه خانواده‌های کوچکتر مجموعاً بهبودهایی نسبی در موقعیت زنان ایجاد کرد.

لیبرال‌فمینیسم در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قرن بیستم

در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم و بویژه در اوایل دهه شصت تلاش و کوشش فراوانی از جانب جنبش لیبرال‌فمینیسم برای تامین برابری قانونی کامل زنان با مردان در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی و سیاسی صورت گرفت. در آمریکا این جنبش به تلاش وسیعی برای تصویب متممی بر قانون اساسی این کشور مبنی بر برابری حقوقی کامل زنان با مردان ( ERA (EQUIL RIGHTS AMENDMENT دست زد.



#### مقالات مرتبط

- [دانلود مقاله گروه و بویاییهای گروهی در سازمان](#)
- [دانلود مقاله زندگینامه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام](#)
- [دانلود مقاله تاریخچه سیستم گرمایش کفی](#)

از این سایت ها نیز دیدن نمایید

- [ترنس لاین ، مرجع مقالات تخصصی فارسی ، ایران](#)
- [گت بیبر ، منبع مقالات انگلیسی و فارسی](#)
- [دانش رسان ، بیش از 1.5 میلیون مقاله فارسی](#)